

(آشنایی با اقتصاددانان معروف جهان)

گفتگوی مایکل پارکین با «دیوید لیدر»

ترجمه جعفر خیرخواهان



دیوید لیدر^۱ در شهر تاینموت^۲ کشور انگلستان به دنیا آمد. او مدرک کارشناسی خود را از مدرسه اقتصاد لندن دریافت کرد و پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه سیراکوز به دانشگاه شیکاگو رفت و دکتری خود را نیز در ۱۹۶۴ از آنجا گرفت. پروفیسور لیدر در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی و دانشگاه‌های اسکس و منچستر تدریس نمود و از ۱۹۷۵ تاکنون در دانشگاه اونتاریو غربی بوده است. او کتب و مقالات بی شماری نوشته است که موضوعات بسیار متنوعی شامل تاریخ نظریه پولی و سیاست اقتصادی کانادا را در بر می گیرد.

چرا و چگونه وارد رشته اقتصاد شدید؟

در سومین سال تحصیل دوره دبیرستان بود که درس «تاریخ اقتصادی انگلستان نوین» را برداشتم. برخلاف درس‌های دیگری که خوانده بودم، این درس درباره مکان‌هایی بود که می‌شناختم و به

1- David Laidler

2- Tynemouth

رویدادهایی مرتبط با شکل‌گیری زندگی و معیشت آدم‌های اطرافم می‌پرداخت. من با این ذهنیت که علم اقتصاد هم چیزی شبیه تاریخ اقتصادی است وارد مدرسه اقتصاد لندن شدم. البته که اقتصاد آن‌طور که فکر کرده بودم نبود و ماهیت انتزاعی تئوری اقتصادی، من را کاملاً شوکه کرد؛ اما پس از گذشت حدود دو سال، متوجه شدم چگونه می‌توان از تئوری برای رسیدن به درکی عمیق‌تر و غنی‌تر از تاریخ رسید که من را در وهله نخست جذب این رشته کرده بود. پس از آن بود که من شیفته اقتصاد شدم.

با این که شما را بیش از هر چیز به خاطر کار در زمینه پول و تورم می‌شناسند، نخستین پژوهش شما درباره مسکن بود. در آن پژوهش چه کار کرده و چه چیز جدیدی را کشف کردید؟
نخستین پژوهش من درباره تقاضای مسکن ملکی^۳ در ایالات متحده بود. خانه‌ای را که برای سکونت در آن خریده‌اید می‌توان فرض کرد یک سرمایه‌گذاری است که در آمدی عایدتان می‌سازد و آن درآمد را صرف اجاره کردن خانه از خودتان می‌کنید. از آن درآمد (که درآمد جنسی^۴ نامیده می‌شود) مالیات گرفته نمی‌شود. اگر پولی که صرف خرید خانه کردید را در بانک به سپرده بگذارید و از بهره آن برای پرداخت اجاره خانه استفاده کنید باید بابت آن بهره، مالیات بر درآمد پردازید. اما اگر آن پول را برای خرید خانه جهت سکونت استفاده کنید هیچ مسئولیتی برای پرداخت مالیات بر درآمد ندارید و در آمریکا اگر وام رهنی بگیریید بهره آن نیز از معاف از مالیات است. در واقع این یک نوع یارانه پنهان است که باعث می‌شود صاحبخانه شدن ارزان‌تر شود و طبق تئوری اقتصادی، افراد بیشتری را به سمت خرید مسکن ملکی هدایت می‌کند. من این پدیده را با استفاده از تحلیل اقتصاد خرد و فنون آماری بررسی کرده و نشان دادم حقیقتاً در پرتو داده‌ها، پیش‌بینی‌های تئوری اقتصادی معتبر است.

و البته این موضوع، تبعات اجتماعی دارد. صاحبخانه‌ها معمولاً ثروتمندتر از اجاره‌نشین‌ها هستند و تا حدی خلاف قاعده است که در آمریکا، مسکن آن‌ها یارانه بیشتری نسبت به مسکن اجاره‌نشین‌ها می‌گیرد. اما باید تایید کنم که محرک اصلی پژوهش من، اشتیاق به دانستن این نکته بود که بینم آیا تئوری اقتصاد خرد، پیش‌بینی‌هایی به ما می‌دهد که با واقعیات سازگاری داشته باشند.

3- Owner-Occupied Housing

4- Income-in-kind

آیا رابطه نزدیکی بین کاری که درباره تقاضای مسکن کردید و کار بعدی شما درباره تقاضای پول وجود دارد. چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد؟

مسکن کالای با دوامی است و سیاست مالیات بر درآمد دولت در مورد آن باعث شده است تا یارانه- مالیات منفی- دریافت کند. نخستین تقریب خوب هنگام مدل‌سازی نقش پول در اقتصاد اینست که آن را مثل یک کالای بادوام تصور کنیم. کسانی که پول را نگهداری می‌کنند «خدمات نقدینگی» دریافت می‌کنند. همچنین می‌توان تورم را به عنوان مالیات (مثبت) بر استفاده از آن خدمات تلقی کرد. مدلی که من برای تحلیل مسکن ملکی استفاده کردم دقیقاً همان مدلی است که بعدها برای تحلیل پول و تورم بکار بردم. اقتصاد پولی مدرن بسیار فراتر از این نقطه رفته است اما من هنوز فکر می‌کنم که آن مدل، نمونه درخشانی از تعمیم‌پذیری و قدرتمندی تئوری ساده اقتصادی است.

شما همیشه به تاریخ اندیشه‌های اقتصادی علاقه‌مند بودید و نقش مهمی در کمک به شناخت ما از آن داشته‌اید. تاریخ اندیشه‌ها چه چیزی به ما می‌آموزد که برای دانشجویان امروز مفید باشد؟ دو دلیل مهم برای مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی وجود دارد. نخست این که خیلی واضح است اندیشه‌های خوب به مرور زمان فراموش خواهند شد اگر مشکلاتی که با آن اندیشه‌ها سروکار دارند مشکلاتی اضطراری نباشند. دوباره مثال تورم را در نظر بگیرید. من به متون درسی دهه‌های ۱۹۵۰ و ابتدای ۱۹۶۰ که مراجعه می‌کردم عمده‌تاً تحت نفوذ بحران بزرگ نوشته شده بودند زمانی که اصولاً تورم مشکلی محسوب نمی‌شد. این متون درسی به هیچ وجه مطالبی در خود نداشتند که به درک ما از تورم هنگامی که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ظاهر شد کمک کنند. اما ادبیات اقتصادی قرن نوزدهم انباشته از مثال‌هایی خوب و بینش‌های مهم درباره مکانیسم‌های تورمی بودند. کسانی که آن آثار تاریخی را مطالعه کرده بودند امتیاز بیشتری در درک آن چه که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اتفاق افتاد داشتند.

در این جا باید به نکته دیگری اشاره کنم که از برخی جهات نکته مهمتری است. عاملان اقتصادی، هم سیاستگذاران و کسانی که در بخش خصوصی کار می‌کنند هنگام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های خود از اندیشه‌های اقتصادی استفاده می‌کنند. تاریخ اندیشه اقتصادی که همراه با تاریخ

اقتصادی مطالعه شده باشد به ما اجازه می‌دهد تا این فرایند را در عمل مشاهده کنیم. این قطعاً یک بخش مهم از آموزش هر اقتصاددان جامع‌نگر و کارآزموده است.

در دورانی به سر می‌بریم که کشورهای اروپای شرقی و چین برای تخصیص منابع کمیاب به سازوکار بازار توجه نموده‌اند اما در انگلستان، عده‌ای از مردم نسبت به «نیروهای عریان بازار» بی‌اعتماد گشته‌اند. چرا «بازار» با این که ضروری است محبوبیت مردمی ندارد؟

مشکل بتوان تصور کرد بدون وجود بازارها چگونه اقتصادهای پیچیده امروزی قابل سازماندهی هستند. هیچ برنامه‌ریز اقتصادی یافت نمی‌شود که تمام اطلاعات ضروری درباره سلیقه‌های مردم و فناوری در دسترس را داشته باشد تا برنامه اقتصادی منسجمی بوجود آورد. نهادهای بازار یک سازوکار برنامه‌ریزی غیرمتمرکز در اختیار جامعه می‌گذارند که جامعه را قادر به برخورد مناسب با مشکل کمیابی می‌سازد. اما من بر «برخورد مناسب» تاکید دارم، و دوست ندارم از واژه «حل-کردن» در ارتباط با مشکل کمیابی استفاده کنم. کمیابی همیشه با ما خواهد بود، ما همیشه مجبوریم با کمیابی درگیر شویم و برای از بین بردن آن هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. ما همیشه مجبور خواهیم بود با کمیابی زندگی کنیم و این ذهنیت که یک ترفند سیاسی برای خلاص شدن ما از مشکل کمیابی وجود دارد یک بی‌منطقی خطرناک خیالی است.

من تصور می‌کنم مردم به سه دلیل از بازارها می‌ترسند. نخست، درک شهودی که قطعاً درست است وجود دارد که وقتی بازارها رقابتی هستند به خیر و نفع اجتماعی می‌انجامند. اما آنگاه که قدرت انحصاری در بازار داریم به زیان اجتماعی عمل کرده و حتی توهین‌آمیز است.

دوم بازارها به مردم مطابق با منابعی که در اختیار دارند و مهارت‌هایی که کسب نمودند و قادر به عرضه هستند پاداش می‌دهند. بازار اغلب نابرابری چشمگیری در توزیع درآمد بوجود می‌آورد. وقتی توزیع درآمد خیلی نابرابر شود، مردمی که در پایین نردبان اقتصادی هستند احساس می‌کنند صاحب هیچ حق و حقوقی در جامعه‌ای که بدان تعلق دارند نیستند. این از لحاظ سیاسی بسیار خطرناک است. بنابراین شاید بازار را نباید «عریان» رها کرد. شاید لازم باشد که آن را با اندکی برنامه‌های اجتماعی ملبس نمود تا مطمئن گردیم حداقل استاندارد زندگی «شایسته» در دسترس همه است. «شایسته» را باید نسبت به جامعه خاصی که درباره آن بحث می‌کنیم تعریف کنیم.



نکته نهایی که باید تاکید شود اینست که سازوکار بازار وسیله‌ای در اختیار جامعه می‌گذارد تا با تغییرات در فن آوری تطبیق پیدا کند تغییر در سلیقه‌ها و از این قبیل. روی هم رفته، به نظر می‌رسد مردم از تغییر می‌ترسند و تا آن حد که سازوکارهای بازار پیام تغییر را می‌آورند، همیشه وسوسه‌ای برای متهم ساختن پیام‌رسان به جای علت دیده می‌شود.

درباره پیش شرط‌های یک بازار موفق، چه درس‌هایی از تاریخ و تاریخ اندیشه‌ها می‌گیریم؟ اقتصاددانان کلاسیک به خصوص، جان استوارت میل، بر اهمیت صیانت از حقوق مالکیت برای تضمین عملکرد مناسب سازوکار بازارها تاکید داشتند. آنچه که ما در بازارها مبادله می‌کنیم کالاها و خدمات نیستند بلکه حقوق مالکیت ما بر آن کالاها و خدمات است. اگر آن حقوق تضمین شده و مورد صیانت نباشند، مبادله آن‌ها دشوار بوده و سازوکارهای بازار به هم می‌ریزند.

یک عنصر مهم در تضمین حقوق مالکیت مطمئن، ثبات قدرت خرید پول است. هر گونه حقوق مالکیت بر جریان‌های درآمدی‌ای که به صورت اسمی ثابت مانده باشد - یعنی با واحدهای قدرت خرید جاری - حتی در صورت وجود «اندکی» تورم، به شدت از بین می‌رود. برای مثال با نرخ تورم سالانه فقط ۴ درصد، ارزش درآمد پولی ثابت مانده را در عرض ۱۵ سال نصف می‌کند. اقتصاددانان کلاسیک بر اهمیت پس‌انداز به عنوان عامل محرک رشد اقتصادی تاکید داشتند و هر اندازه که تورم بازدارنده پس‌انداز باشد (چون که ارزش پس‌اندازها را از بین می‌برد)، مانع رشد اقتصادی خواهد بود.

این‌طور فهمیدیم که شما می‌گویید حتی وجود اندکی تورم هم زیان‌بار است. ممکن است واضح‌تر

بگویید چرا از هدف ثبات قیمت‌ها برای سیاست پولی دفاع می‌کنید؟ به خصوص اینکه ثبات قیمت چگونه به بازارها کمک می‌کند تا کارشان را به درستی انجام دهند؟

تمام اصول و قواعد حسابداری و قوانین مالیاتی ما براساس فرض قدرت خرید ثابت پول بنا شده‌اند. وقتی قدرت خرید پول طی زمان دچار تغییر شود، مشکل بتوان موجودی کالاهای موجود را ارزش‌یابی کرد و بنابراین سودها و زیان‌های واقعی را محاسبه نمود. نتیجه این می‌شود که تورم متغیر، انگیزه‌های بنگاه‌های تولیدی را مختل نموده و به آنها اجازه نمی‌دهد تا تصمیمات اقتصادی عاقلانه بگیرند. تورم متغیر هم چنین منجر به تغییرات خودسرانه در شیوه توزیع مالیات‌ستانی در بین بخش‌های اقتصاد می‌شود. بدتر این که، مبارزه با آثار تورمی باعث اتلاف منابع واقعی اقتصاد می‌شود. آدم‌های باهوش، وکلای مالیاتی و حسابداری می‌شوند و با مشاوره دادن به بنگاه‌هایی که به خاطر تورم دچار مشکل می‌شوند درآمد خوبی کسب می‌کنند. این فعالیت‌ها از جنبه خصوصی برای بنگاه‌ها، وکلا و حسابداران سودآور بوده اما از دیدگاه اجتماعی، اتلاف منابع هستند. اگر هیچ تورمی وجود نداشت، این آدم‌های باهوش می‌توانستند در فعالیت‌های مولد اجتماعی مثل طراحی محصولات جدید، توسعه فنون جدید بازاریابی و غیره مشغول شوند. خلاصه بحث این که برای کارا عمل کردن سازوکار بازار، لازم است علایم روشنی از رفتار قیمت‌ها ارسال گردد. تورم باعث اختلال در این علایم شده و منجر به گرفتن تصمیمات اشتباه درباره تخصیص منابع کمیاب می‌شود.

اگر دانشجویان بخواهند کار در علم اقتصاد را دنبال کنند چه موضوعات دیگری را باید با دروس اقتصادی خود ترکیب کنند؟ و چرا؟

اول از همه خواهم گفت ریاضیات. به این دلیل که ریاضیات، تئوری اقتصادی را روشن‌تر و دقیق‌تر می‌سازد. برای مثال تئوری تقاضا را در نظر بگیرید. تمام آن بر اساس این فرض است که خانوارها سعی می‌کنند بهترین استفاده را از درآمدها بکنند. اما این ایده را می‌توان به صورت ریاضی فرمول‌بندی کرد به این صورت که «حداکثرسازی رضایت‌مندی با توجه به عدم تخطی از بودجه خانوار». حسابی که در دبیرستان یا سال اول دانشگاه می‌آموزید نتایجی عایدتان می‌سازد که نمی‌توانید به تنهایی از طریق فهم عامه دریافت کنید. ریاضیات هم چنین ما را قادر می‌سازد تا

تکنیک‌های آماری بهتری برای تجزیه و تحلیل داده‌ها بوجود آوریم. اما من فکر می‌کنم دانشجویان باید مقداری تاریخ نیز مطالعه کنند. این حرف کلیشه‌ای اما درستی است که تاریخ منبع تمام داده‌های اقتصادی ما است؛ و اگر می‌خواهیم تئوری اقتصادی‌مان مناسبیت تجربی داشته باشد باید پیوسته آن را در برابر این داده‌ها آزمون کنیم. برای آزمون هوشمندانه تئوری باید منبع و خاستگاه داده‌ها را به خوبی درک کنیم.